



بچه‌ها می‌دانیم که سیم در آلمان و اتریش به جاهای زیادی از راه کتاب، ساعت، یا هر چیز دیگری، در قصه‌ها اتفاق می‌افتد. ما هم از دنیای قویای قصه‌ها کمک گرفتیم تا در کنار هم چیزهای بیشتری بیاموزیم.

علی زراندوز • تصویرگر: مرجان حیدری خوش‌ساز

سفر به جزیره‌های ناشناخته با آیه و آرمان! قسمت دوم

جزیره‌ی الفبا

در قسمت قبل، با آیه و آرمان آشنا شدید. این خواهر و برادر که از نوادگان یک ناخدای معروف در جنوب کشور هستند، به کمک وسایلی که در یک جعبه‌ی قدیمی در انباری خانه‌شان پیدا کردند، توانستند از کشتی جَدشان سر دریاورند. آن‌ها در سفر به چند جزیره‌ی اسرارآمیز، با ناخدا و هدهدش هم سفر شدند تا وسایل مورد نیاز برای ساختن کتابخانه‌ای کوچک برای اتاقشان را پیدا کنند.

در این قسمت از ماجراهای سفر به جزیره‌های ناشناخته با آیه و آرمان، به مواردی جمله: هوای سالم و آب سالم؛ جهت و سرعت باد؛ گرمی محل‌های سایه و آفتابی (علوم دوم دبستان)؛ من بزرگ‌تر شده‌ام (مطالعات اجتماعی سوم دبستان)؛ ماشین‌های ورودی و خروجی (ریاضی سوم دبستان)؛ محله‌ی ما (فارسی سوم دبستان)؛ خوراکی‌ها (علوم سوم دبستان)؛ ساعت‌ها (ریاضی دوم دبستان).

وقتی آیه و آرمان به همراه پدر بزرگشان (ناخدا) و هدهد به جزیره‌ی فارسی رسیدند. با دیدن محله‌ای که کتاب‌ها، نوشت‌افزار، جامدادی‌ها و ... در آنجا زندگی می‌کردند، یاد درس «محله‌ی ما» در کتاب فارسی پایه‌ی سوم افتادند. کمی بعد، سر و کله‌ی رئیس جزیره، یعنی جناب لغت‌نامه، پیدا شد. جناب لغت‌نامه با لحنی بسیار ادبی و رسمی گفت که آن‌ها خیلی به‌موقع به جزیره‌ی فارسی رسیدند، چون تیغ سلمانی آقای تراش، از بس که کله‌ی مدادها را تراشیده، کند شده است و مدادهای جزیره‌ی فارسی دیگر نمی‌توانند سرشان را بتراشند و تیز می‌کرد. بنابراین، تیغه را تیز کردند و دوباره سر جایش محکم بستند. تراش آن‌ها را با کاغذ سمباده تیز هدهد، پیچ ریز تیغه‌ی تراش را باز کردند و با کاغذ سمباده حل کنند. آن‌ها با نوک تیز هدهد، تیغه را تیز کردند و دوباره سر جایش محکم بستند. تراش جناب لغت‌نامه احضارش کرد، تیغه را تیز کردند و دوباره سر جایش محکم بستند. تراش دوباره و به‌سرعت سر مدادها را تراشید. کتاب لغت‌نامه با خوش حالی و با همان لحن رسمی و ادبی از بچه‌ها خواست چیزی از او بخواهند تا جبران خوبی‌شان به اهالی جزیره شود. آیه و آرمان هم مثل جناب لغت‌نامه با لحن ادبی و رسمی گفتند: «لطفاً اندکی چسب و کاغذ رنگی به رسم تحفه به ما عنایت بفرمایید!»

«راستی بچه‌ها، شما در محله‌تان چه جاهایی را به همراه پدر و مادرتان رفته‌اید و چه جاهایی را هنوز ندیده‌اید؟»



«به نظر شما کدام خوراکی‌های ناسالم ما را چاق و بیمار می‌کنند و کدام خوراکی‌ها برایمان مفیدند؟»

جزیره دانایی مزرعه‌ی بزرگی بود. حیوانات و گیاهان با سرعت و با تلاش، در حال کار کردن و تهیه‌ی خوراکی‌های طبیعی و خوش مزه بودند. آن‌همه پاکیزگی محیط زیست، بچه‌ها را یاد کتاب علوم پایهی دومشان، بخش «هوای سالم و آب سالم» انداخت. در راه رسیدن به منزل خوراکی‌های ناسالمی مثل سوسیس و کالباس و چیپس و پفک نزدیکی از همسفران قصه‌ی ما در منزل گاو دانا متوجه شدند که تا دقایقی دیگر، از میوه‌های تازه است. هدهد با دیدن جعبه‌ی میوه، با اشاره‌ی بال خود به بچه‌ها فهماند که آن جعبه جان می‌دهد برای ساختن کتابخانه‌ی کوچکشان!

آیه در مسابقه شرکت کرد. مسابقه کمی شبیه بازی اسم و فامیل بود؛ هر کس می‌توانست زودتر از بقیه با هر کدام از حروف الفبایی که اعلام می‌شد، اسم یک غذا یا خوراکی ناسالم برای بدن را بنویسد، برنده می‌شد. داور بازی یک گوسفند پشمالو بود. کمی بعد از شروع مسابقه، آیه به نشانه‌ی تمام شدن کار، دستش را بالا برد! داور برگه‌ی آیه را ملاحظه کرد. خیلی زود اسم آیه به عنوان برنده‌ی یک جعبه میوه‌ی آبدار طبیعی و خوش مزه اعلام شد.

بچه‌های عزیز هر خوراکی را به کسی وصل کنید که فکر می‌کنید از آن ماده‌ی غذایی استفاده کرده است.



او
به
می
لا

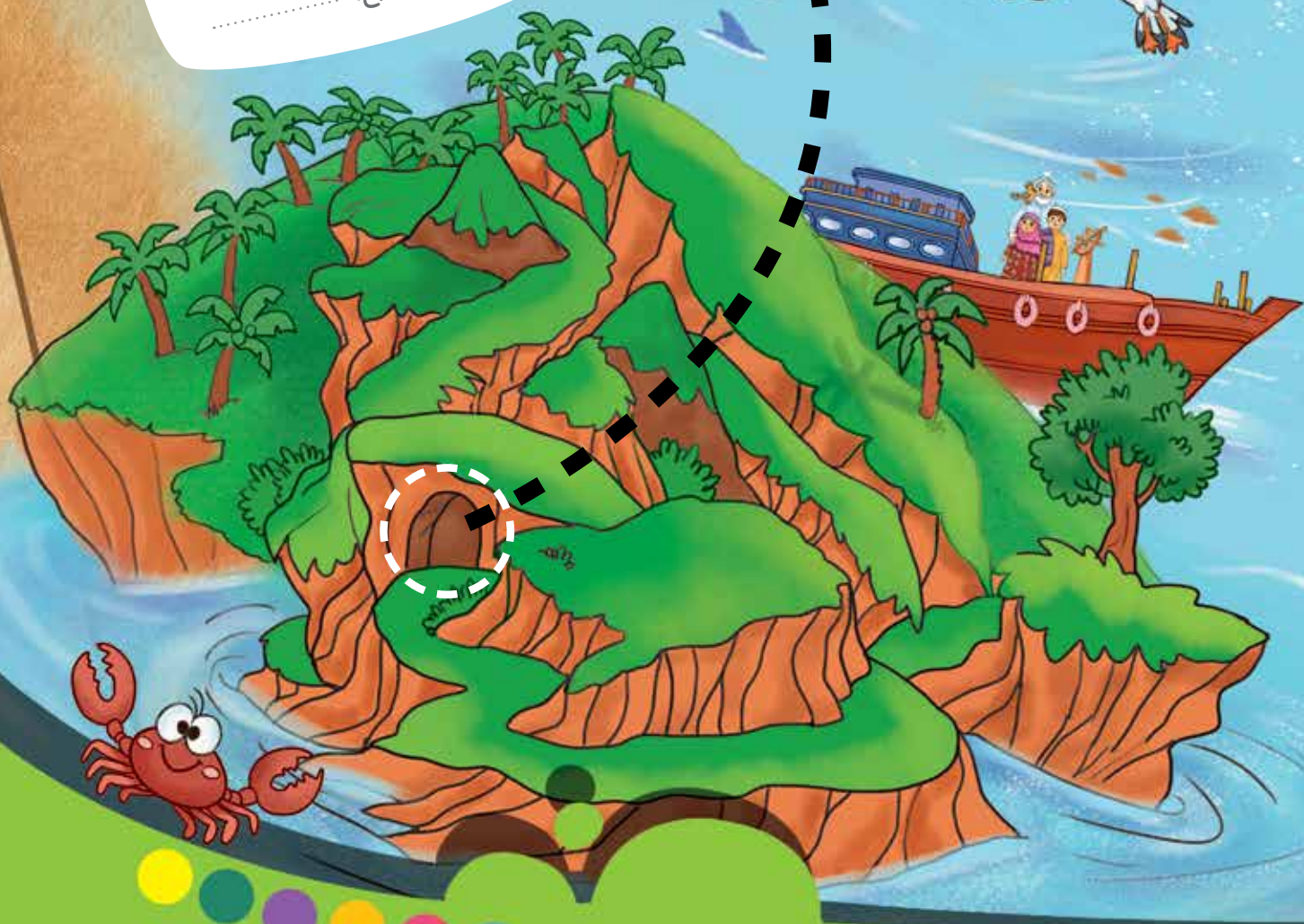


«راستش من تازه فهمیده‌ام بچه‌ها چطوری
بزرگ می‌شوند و رشد می‌کنند. حالا برای
اینکه بهتر متوجه این موضوع بشوم، الان قد
و وزن را اندازه بگیر و عدد آن‌ها را اینجا
بنویس و تاریخ امروز را کنارشان یادداشت
کن. یادت باشد، سال دیگر همین موقع هم
بیایی و دوباره این کار را انجام دهی تا بینم
واقعا بچه‌ها بدون کشیدن دست و پایشان
هم رشد می‌کنند؟»

امروز { قد:
وزن:}

سال بعد { تاریخ:
قد:
وزن:}

تاریخ:



در میان جزیره‌هایی که آیه و آرمان از آن‌ها بازدید کردند، نظم و ترتیب جزیره‌ی کتاب ریاضی از همه بیشتر بود. ساکنان جزیره‌ی جمع و تفریق، عددها و شکل‌های هندسی بودند. کمی بعد از ورود افراد قصه به جزیره‌ی ریاضی، سر و کله‌ی رئیس جزیره، یعنی صفرخان پیدا شد. صفرخان روی یک تخت روان نشسته بود و چند عدد صفر، که عین خودش گرد بودند، او را حمل می‌کردند. صفرخان با ناخدا احوال‌پرسی کرد و گفت که این ماشین‌های ورودی و خروجی جزیره را مختل می‌کند. در هنگام نزدیک شدن به ماشین‌های برای ماشین‌های ورودی و خروجی جزیره، نظم جزیره را مختل می‌کند. چون می‌دانست که این گفت که این از کار افتادن ماشین‌ها، نظم جزیره را با ساعت جزیره تنظیم کرد؛ اما انکار در آن ورودی و خروجی، ناخدا ساعت جیبی‌اش را با ساعت شدند همه‌جا پر از گرد و غبار است. انگار در آن ساعت، دقیق‌ترین ساعت جهان است. بچه‌ها متوجه شدند همه‌جا پر از گرد و غبار است. انگار در آن جزیره، کسی برای گردگیری وقت نمی‌گذاشت. هر چه بچه‌ها به ماشین‌های ورودی و خروجی نگاه کردند متوجه نشدند چرا از آن فوت‌های کوزه‌گری حل مشکلات را به ما می‌داد! آیه اینجا بود و به قول خودش یکی از آن فوت‌های کوزه‌گری حل مشکلات را به ما می‌داد! آیه این جمله‌ی آرمان را شنید و ناگهان فکری به سرش زد. او گفت: «خودش است! باید ماشین‌های ورودی و خروجی را فوت کرد و گرد و خاک زیادی از ماشین‌ها بلند می‌کنی؟» کمی بعد، آیه فوتی کرد و مشکل ماشین‌های ریاضی این شد. بله، درست متوجه شدید. مشکل ماشین‌های ریاضی این بود که بیش از حد خاک گرفته بودند.



چند دقیقه بعد، به کمک عددها و شکل های دیگر و البته قدرت باد بال زدن هدهد، تمام ماشین های ورودی و خروجی، گردگیری و مشغول به کار شدند. بچه ها برای اینکه درستی کار این ماشین ها را امتحان کنند، اندازه های نمونک (ماکت) کتابخانه ای را که می خواستند درست کنند، وارد ماشین کردند و کمی بعد اندازه های واقعی را از روی نمایشگر ماشین یادداشت کردند. حالا دیگر هم وسایل ساختن کتابخانه کامل شده بود و هم اندازه های واقعی را داشتند. ناخدا با رئیس جزیره ریاضی، صفر خان، به همراه بچه ها و هدهد به سمت کشتی حرکت کردند. بچه ها که عجله داشتند زودتر برای درست کردن کتابخانه به خانه برگردند، با ناخدا و هدهد خدا حافظی کردند و قول دادند که دفعه ی بعد، به سؤال های ناخدا که هنوز بی جواب مانده بودند، پاسخ بدهند.



ساعت وارد شدن به جزیره الفبا (از چند گذشته است؟)

ساعت ترکی کردن جزیره دانایی (به چند مانده است؟)

ساعت نقاشی کشیدن آیه و آرمان روی دیوار غار در جزیره دور همی (از چند گذشته است؟)

ساعت گردگیری شدن ماشین های ورودی و خروجی در جزیره جمع و تفریق (به چند مانده است؟)



چند لحظه بعد، بچه ها دوباره خودشان را ساعت جیبی به دست، در خانه و کنار نقشه ی دریایی جذّ بزرگشان، دیدند؛ البته با یک عالمه وسیله برای ساختن کتابخانه.



روش درست کردن جا کتابی را اینجا ببین.